یک چارچوب نظری : تحلیل انتقادی گفتمان

کیان کیانی

www.kiankiani.com

نویسنده : نامشخص

موضـوع : تحلیل انتقادی سیاست خارجه ج.ا.ا

یک چارچوب نظری : تحلیل انتقادی گفتمان

تجزیه و تحلیل منزلت و جایگاه گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در چارچوب رویکرد نظری‌ای امکان‌پذیر است که نقش تعیین کننده و مستقل ساختارهای انگاره‌ای و نظام معانی در سیاست خارجی را مورد تاکید قرار دهد؛ از این‌رو، تحلیل انتقادی گفتمان. بعنوان چارچوب نظری این مقاله به کار می‌رود. این رویکرد گفتمانی در قالب زبان‌شناسی انتقادی شکل گرفت. در زبان‌شناسی انتقادی، گفتمان ماهیتی تاسیسی و تکوینی دارد. گفتمان به صورت یک مفهوم کلان تعریف می‌شود که فرآیندهای اجتماعی را شکل می‌دهد ؛ درنتیجه، نقش اساسی و بنیادی در ایجاد و تاسیس هویت‌ها و باورهای اجتماعی دارد. گفتمان، موجودیتی خودمختار و مستقل است که صرفاً از قدرت اجتماعی نشات نمی‌گیرد، بلکه خود نوعی تجلی و نموده قدرت اجتماعی است.

تحلیل انتقادی گفتمان، حاصل تلاش‌های فکری و نظری اندیشمندانی چون فوکو، لاکلاو، موفه و فرکلاف می‌باشد. تحلیل انتقادی گفتمان، از مطالعه و توصیف ساختار، کارکرد رویه‌ها و کردارهای گفتمانی فراتر می‌رود. این نوع تحلیل برای تبیین پدیده‌های زبانی و کردارهای گفتمانی، به بررسی مقولاتی مانند : مناسبات زبان و قدرت، هژمونی و قدرت، پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک و فرآیندهای ایدئولوژیک در گفتمان و هژمونی و نابرابری در گفتمان می‌پردازد و عناصر گفتمانی و غیرگفتمانی را در ارتباط با دانش زمینه‌ای بازیگران سیاسی، مورد مطالعه قرار می‌دهد. در حقیقت، نظریه گفتمان در سنت انتقادی، به نقش معنادار کردارها و اندیشه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی می‌پردازد. این رویکرد همچنین شیوه‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که از طریق آن، نظام‌ها و ساختار معانی، نوع خاصی از کنش و عمل را ممکن می‌سازد.

در چارچوب تحلیل انتقادی گفتمان، تعاریف متفاوتی از گفتمان ارائه شده است. بعضی گفتمان را بعنوان ایدئولوژی تعریف کرده‌اند، اما با این تفاوت که گفتمان برخلاف ایدئولوژی، واجد ویژگی‌های تقلیل‌گرایانه، حقیقت‌مدارانه، جهانشمولی و هژمونی نبوده و جهان‌بینی را توجیه نمی‌کند؛ از این‌رو، گفتمان فراتر از ایدئولوژی سنتی می‌باشد، به گونه‌ای که انواع متفاوتی از کردارها و عمل‌های اجتماعی و سیاسی، نهادها و سازمان‌ها را نیز در بر می‌گیرد.

فوکو، گفتمان را عام‌تر از ایدئولوژی سیاسی می‌داند ؛ زیرا ممکن است سازوکارهای آن، مرزهای چند ایدئولوژی را در نوردد. وی توضیح می‌دهد، گفتمان از سه جهت از ایدئولوژی متمایز می‌گردد؛ نخست، مفهوم ایدئولوژی به‌طور ضمنی و تلویحی، متضمن تفکیک عین از ذهن یا ارزش از واقعیت است؛ دوم، ایدئولوژی لزوماً به سوژه یا فاعل شناسای خودمختار ارجاع می‌دهد؛ سوم، ایدئولوژی در رابطه با عوامل و عناصر زیربنایی مادی و اقتصادی، ماهیتی روبنایی و ثانویه دارد؛ درحالی‌که گفتمان بر این امر دلالت دارد که واقعیت و حقیقت، یک سازه گفتمانی است و فاعل شناسا نیز خود یک مواضعه گفتمانی می‌باشد. همچنین گفتمان، ماهیتی اولیه و پیشینی دارد که همه چیز در آن معنا می‌یابد.

از آرای فوکو در زمینه گفتمان، سه اصل را می‌توان استنباط و استنتاج کرد؛ اول، گفتمان امری شامل و فراگیر است که خارج از آن نمی‌توان اندیشید و فرار از آن امکان‌پذیر نیست؛ دوم، گفتمان یک شبکه معنایی به هم پیوسته‌ای است که ذهن جمعی را می‌سازد ؛ سوم، این ذهن جمعی برساخته گفتمان، دائما در حال تنازع و تحول است؛ از این‌رو، افزون بر توضیح و استمرار و ثبات امور، مبین تغییر و دگرگونی‌ها نیز می‌باشد.

رویکرد لاکلاو به گفتمان، شبیه دیدگاه بنونیسته، استعلایی است؛ یعنی گفتمان پیش از هر چیز وجود دارد که شناخت و کنش انسان را معنا می‌بخشد و انسان، تنها از طریق گفتمان قادر است جهان را درک و فهم نماید؛ به عبارت دیگر، امکان اندیشه، عمل و درک کامل، به وجود گفتمان بستگی دارد که پیش از هرگونه بی‌واسطگی عینی حضور دارد، ولی دچار تغییر و تحول می‌شود. لاکلاو و موفه گفتمان را مجموعه‌ای معنادار از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی که فراتر از گفتار و نوشتار است، تعریف می‌کنند.

به نظر این دو، همه چیز ماهیتی گفتمانی دارد و یا نوعی سازه گفتمانی است و در رابطه با دیگر اشیا معنا می‌یابد. بر این اساس، اشیا و کنش‌ها تنها به منزله جزئی از یک نظام معنایی گسترده (گفتمان)، قابل درک و فهم می‌باشند. در حقیقت معنای اجتماعی گفتارها، کنش‌ها و نهادها، همگی در ارتباط با بستر و بافت کلی‌ای که بخشی از آن هستند، درک می‌شوند. از این رو، موضوعات و مفاهیم برای معنادار بودن، باید بخشی از یک چارچوب گفتمانی گسترده‌تر باشند.

این مفهوم‌پردازی از گفتمان، به معنای رابطه‌ای بودن هویت گفتمان است؛ یعنی گفتمان، هویت خود را از طریق رابطه‌ای که بین عناصر گوناگون برقرار می‌شود، کسب می‌کند؛ درنتیجه، براساس چگونگی ارتباط و پیوند عناصر مجزا، هم هویت فردی آنها شکل می‌گیرد و هم هویت مجموع آنها به عنوان مجزا، هم هویت فردی آنها شکل می‌گیرد و هم هویت مجموع آنها بعنوان کلیت واحدی بنام گفتمان. لاکلاو و موفه عمل گردآوری اجزا و عناصر گوناگون و قرار گرفتن آنها در کنار هم و کسب هویت جدید را "مفصل بندی" می‌نامند. به نظر آنان، مفصل‌بندی هر کنش و عملی است که رابطه‌ای میان عناصر گوناگون ایجاد نماید؛ به گونه‌ای که هویت آنها بر اثر این کنش تغییر کند.

فرکلاف، برخلاف لاکلاو و موفه که جهان اجتماعی را تنها ساخته و پرداخته گفتمان تلقی می‌کنند، زبان را قوام‌بخش جزئی از جهان اجتماعی می‌داند. به نظر او، گفتمان یکی از اشکال کنش اجتماعی و شیوه‌های عمل اجتماعی است؛ به گونه‌ای که افزون بر جهان و امور گفتمانی، امور غیرگفتمانی نیز وجود دارند. همچنین فرکلاف براساس تلفیق رویکرد گفتمانی فوکو و هابرماس، عاملیت و فاعلیت بیشتری برای کارگزار انسانی قائل است. فاعل انسانی، سوژه‌ای منفعل و منقاد و فاقد اراده نیست و فرد انسانی و کارگزار اجتماعی، هم محکوم گفتمان و هم حاکم بر آن تصور می‌شود.

بر اساس آنچه گذشت، گفتمان را می‌توان به این صورت تعریف کرد : مجموعه‌ای از احکام و قضایای منطقی به هم پیوسته و مرتبط، مانند مفاهیم، مقولات، طبقه‌بندی‌ها و قیاس‌ها که جهان اجتماعی را برساخته یا معنادار می‌سازند؛ به‌گونه‌ای که بعضی از رفتارها و کردارها، ممکن و مشروع و برخی دیگر، نامشروع و غیرممکن می‌شوند. بنابراین، سه معنا و کارکرد را برای گفتمان می‌تواند تصور کرد؛ نخست، گفتمان بعنوان نظام دلالت که واقعیت‌های اجتماعی برساخته و قوام می‌بخشد. این تلقی از گفتمان، مبتنی بر فهمی سازه‌انگارانه از معناست؛ به‌گونه‌ای که اشیا و امور به خودی خود هیچ معنایی نداشته و جهان مادی نیز هیچ‌گونه معنایی را حمل و منتقل نمی‌کند، بلکه افراد با استفاده از این نظام دلالت یا گفتمان، به اشیا معنا می‌بخشند؛ دوم، گفتمان، متضمن قدرت مولد بوده و قادر به تولید و بازتولید اشیایی است که در این نظام معنایی و دلالت تعریف می‌شوند؛ از این‌رو، گفتمان علاوه بر فراهم ساختن زبانی برای تحلیل و طبقه‌بندی پدیده‌ها، راه‌ها و شیوه‌های بودن و کنش در جهان را قابل فهم و یک "رژیم حقیقت" خاصی را عملیاتی

می‌سازد و سایر اشکال ممکن هویت و کنش را، مستثنا و حذف می‌کند؛ سوم، گفتمان در چارچوب بازی رویه‌ها و کردارها، چگونگی مسلط شدن یک نظام معنایی و ساخت‌دهی به معانی در ارتباط با اعمال رویه‌ها و فهم‌پذیر و مشروع‌سازی آنها را توضیح می‌دهد.

بنابراین، یکی از موضوعات مهم در نظریه گفتمان، امکان تثبیت، انسداد و هژمونی گفتمانی است. آیا امکان هژمونی یک گفتمان بر ابعاد و بخش‌های گوناگون سیاست و جامعه وجود دارد؟ تحلیل‌گران گفتمان در این مورد دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ فوکو بر این اعتقاد است که ماهیت تفوق‌طلب و فراگیر گفتمان موجب می‌شود، با وجود پادگفتمان‌های دیگر، یک گفتمان به منزل هژمونیک برسد و گفتمان‌های دیگر را به حاشیه براند؛ از این‌رو، در هر بازه زمانی و حوزه موضوعی، در عین ضدیت و تنازع گفتمان‌ها، یکی از آنها تفوق و تسلط می‌یابد و به رفتارها و رویه‌های گفتمانی شکل و معنا می‌دهد. در حقیقت، گفتمان بر پایه اصل "انتظام در پراکندگی" حدود هویت، خود را می‌یابد.

لاکلاو و موفه در چارچوب نظریه رابطه‌ای گفتمان، برخلاف فوکو، معتقدند : سرشت سیال زبان، اجازه تثبیت کامل معنا را نمی‌دهد و درنتیجه، امکان هژمونی و استیلای دائم و کامل یک گفتمان وجود ندارد. بر اثر فرآیند تکثیر معانی، معنا همواره در معرض تغییر و تحول است؛ بنابراین، هیچ گفتمانی یک کل واحد، بسته و نفوذناپذیر نیست. گفتمان همیشه در یک میدان گفتمانی قرار دارد که منازعه و مبارزه بر سر تعیین معنا در جریان است. همواره عناصر و اصولی وجود دارند که گفتمان‌های گوناگون بر سر تعیین معنا و مدلول آنها، با هم اختلاف نظر و رقابت دارند. لاکلاو و موفه این نوع تعامل بین گفتمان‌ها را "ضدیت" می‌نامند. وجود میدان گفتمانی و ضدیت بدین معناست که هویت یک گفتمان دائما در معرض تهدید و تغییر است.

یکی از اساسی‌ترین منازعات در عرصه اجتماع و سیاست، کشمکش برای تعیین معنا و تعلق یک مفهوم به یک گفتمان خاص است. جامعه، سرشار از این ضدیت‌ها و مبارزات گفتمانی در حوزه‌های موضوعی متفاوت ،از جمله سیاست خارجی است. هدف از این معارضه گفتمانی، دست یافتن به منزلت هژمونیک است. در واقع عمل استیلاجویی، نوعی رویه و کردار مفصل‌بندی برای تعیین و تعریف قواعد و معانی حاکم و غالبی است که هویت و صورت‌بندی‌های گفتمانی را می‌سازند. این رفتار هژمونیک، مستلزم مرزبندی سیاسی بین نیروهای سیاسی و همچنین وجود دال‌های شناوری است که

گفتمان‌ها برای تعریف و تثبیت معنا و مدلول آنها، با هم رقابت و کشمکش دارند. هدف رویه‌های هژمونیک، مفصل‌بندی دال‌های شناور و عناصر تصادفی در یک طرح سیاسی و سپس معنا بخشیدن به آنهاست. بر این اساس، تثبیت رابطه بین دال و مدلول، هژمونی تعریف می‌شود.

بنابراین، اگر چه ممکن است یک گفتمان بر اثر ضدیت و تنازع گفتمانی، نتواند به‌طور کامل و دائم بر کلیه ابعاد و جوانب جامعه غلبه پیدا کند و تمام معانی را تعیین و تثبیت کند، ولی در شرایط و وضعیت‌های خاص، دستیابی موقت به هژمونی امکان‌پذیر است؛ از این‌رو، انسداد جزئی گفتمان و تثبیت جزئی هویت نیز امری ممکن است. فراتر از این، تعارض و ضدیت گفتمانی و وجود گفتمان‌های متفاوت بدین‌معنا نیست که آنها در تمام سطوح و اصول با هم تعارض و تضاد دارند. ضدیت و تعارض گفتمانی، همواره تمام عیار و همه جانبه نیست، بلکه ممکن است گفتمان‌ها در یک یا چند قضیه و گزاره فرعی با هم تفاوت و تمایز داشته باشند، ولی در احکام و قضایای حاکمه با هم توافق و سازگاری داشته باشند. درنتیجه، امکان تحول "از" گفتمان و تحول "در" گفتمان وجود دارد.

دو گفتمان عدالت :

الف) معنا و مفهوم

بر اساس تمهیدات نظری پیش گفته، این قسمت به واکاوی معنا، مفهوم، عناصر و دقایق گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بعنوان یک دولت دینی می‌پردازد. گفتمان عدالت که حول دال متعالی "عدالت" قوام می‌یابد، مجموعه‌ای از احکام و قضایای مرتبط منطقی متشکل از مفاهیم، مقولات طبقه‌بندی‌ها و قیاس‌هایی است که جهان خارج را برای جمهوری اسلامی ایران بر می‌سازد و معنادار می‌کند. این گفتمان سیاست خارجی، به جهان خارج و منافع، موقعیت، مواضع و تعاملات جمهوری اسلامی با سایر بازیگران در نظام بین‌الملل معنا می‌بخشد. گفتمان عدالت به هویت، عقلانیت، منافع، ارجحیت‌ها و تلقی ایران از واقعیت‌ها در تعاملات با سایر بازیگران بین‌المللی شکل می‌دهد؛ از این‌رو، این گفتمان توضیح می‌دهد، چرا جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی، بعضی از نقش‌ها، منافع، رویه‌ها و رفتارها را ممکن و مشروع می‌پندارد و برخی دیگر را ناممکن و نامشروع می‌داند.

بنابراین، گفتمان عدالت به منزله یک نظام معنایی و دلالت، واقعیت‌ها و امور بین‌المللی را بر می‌سازد که در آن ایران به تعامل با بازیگران دیگر می‌پردازد؛ به‌گونه‌ای که نظام بین‌الملل، بازیگران بین‌المللی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، منافع ملی، امنیت ملی و حتی دولت ملی در چارچوب این نظام دلالت و نشانه، معنا می‌یابد و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر پایه آن اتخاذ و اعمال می‌گردد. همچنین گفتمان عدالت نیز مانند سایر گفتمان‌ها براساس تضادهای دو وجهی یا دوگانه‌ای چون "عدالت و ظلم"، "عادل و ظالم" و "حق و باطل" تشکل می‌یابد که در آن همواره عناصر نخست بر دوم برتری و ارجحیت دارند. جهان واقعی نیز بر این مبنا به دو بخش حقیقی و کاذب، و انسان‌ها به دو گروه حق و باطل تقسیم می‌شوند. این ساختار معنایی، ایجاب می‌کند که جمهوری اسلامی همواره در اردوگاه حق و عدالت قرار گیرد و به تقابل با جبهه باطل و بیدادگری بپردازد.

فراتر از این، گفتمان عدالت با توجه به قدرت مولدیت خود، اشیایی را تولید و بازتولید می‌کند که در آن تعریف می‌شوند. این گفتمان از یکسو، زبانی را برای تحلیل و طبقه‌بندی پدیده‌ها و امور بین‌المللی مهیا می‌کند و از دیگر سو، راه و روش‌های بودن و بقا در زندگی بین‌المللی و کنش در آن را قابل فهم می‌سازد. افزون بر این، گفتمان عدالت، رژیم حقیقتی را عملیاتی کرده که بعضی از انواع هویت و کنش سیاسی را مشروع و ممکن می‌سازد و برخی از اشکال هویت و کنش را مستثنا و حذف می‌کند؛ از این‌رو، گفتمان عدالت، سوژه‌ها و اثرهایی به صورت ظالم و مظلوم و عادل و بیدادگر را تولید و بازتولید می‌کند. دولت دینی در این گفتمان، جبرا و طبعا هویتی عادل می‌یابد و در سیاست خارجی خود باید به دفاع از مظلوم و مبارزه با ظلم بپردازد. جمهوری اسلامی ایران، ایفاگر نقش‌های ملی‌ای چون عامل ضدامپریالیست، ضد استعمار، ضد صهیونیست، حامی مستضعفان و مدافع مسلمانان خواهد بود؛ به گونه‌ای که عدول از این نقش‌ها، نه مجاز است نه ممکن؛ چون ناقص هویت جمهوری اسلامی در مقام یک دولت دینی و اسلامی می‌باشد.

مولدیت گفتمان عدالت، متضمن هژمونی ولو موقت آن در ساحت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است، اما در چارچوب بازی‌های زبانی و رویه‌های گفتمانی، این گفتمان همواره در حال صیرورت و شدن و دستخوش دگردیسی و دگرگونی است. این امر حاکی از امکان فراز و فرود و حتی گسست و انقطاع گفتمان عدالت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که مفصل‌بندی و معنایابی دال‌های شناور سیاست خارجی،

همواره در چارچوب این گفتمان صورت نمی‌گیرد. چون گفتمان عدالت دائما در یک میدان گفتمانی، در حال رقابت مستمر با پادگفتمان‌هایی است که در تلاش برای دستیابی به منزلت هژمونیک در سیاست خارجی ایران هستند، از این‌رو، فهم و تحلیل گفتمان عدالت، بدون توجه به درک و شناخت گفتمان‌های فرودستی که در ضدیت با آن به سر می‌برند، امکان‌ناپذیر است.

ب) عناصر و دقایق گفتمانی

گفتمان عدالت به مثابه یک نظام معنایی و دلالت، بر عناصر و دقایق خاصی استوار است. دقایق و عناصری که این گفتمان را از پادگفتمان‌های خود، متفاوت و متمایز می‌سازد. هویت و ماهیت گفتمان عدالت بر پایه این عناصر قوام می‌یابد که به رفتار و کردار سیاست خارجی جمهوری اسلامی معنا می‌بخشد. این دقایق گفتمانی را می‌توان به سلبی و ایجابی تقسیم کرد. عناصر ایجابی عبارتند از : عدالت‌خواهی، استقلال طلبی، صلح طلبی مثبت، و حمایت از مسلمانان و مستضعفان؛

دقایق سلبی نیز از این قرارند : ظلم‌ستیزی، سلطه‌ستیزی و استکبارزدایی، تجدیدنظرطلبی و شالوده‌شکنی نظام بین‌الملل.

* به نظر می‌رسد این مقاله نیمه‌کاره به اتمام رسیده و ادامه آن موجود نیست متاسفانه جستجوها برای پیدا کردن کامل این مقاله که در مجله دو فصلنامه علمی ـ تخصصی معرفت سیاسی (۱) چاپ شده بی‌نتیجه ماند اما از آنجا که این مقاله مفید فایده بود در سایت قرار گرفت.